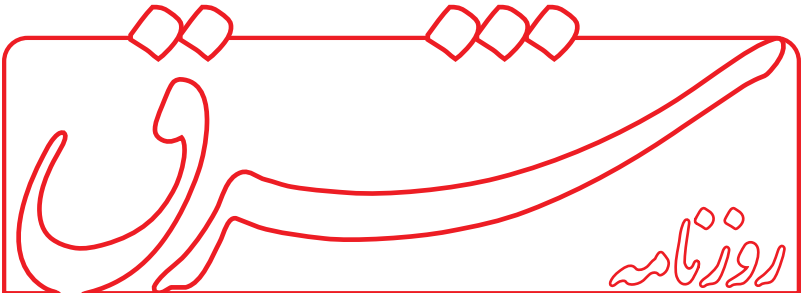




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ ۸۸۸۸۰۷۱۹-۱ ۸۸۶۵۸۵۷۵-۱
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۲۰-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۲۰:۴۴ اذان صبح فردا ۴:۰۷ طلوع آفتاب ۵:۵۰



چهارشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۱ | رجب ۱۴۳۸ | ۳۰ می ۲۰۱۲ | سال نهم | شماره پیاپی ۱۵۴۲ | شماره ۶۱۸ دوره جدید | ۲۰ صفحه

«محکمه الهی» منتشر شد

شرق: مجموعه شعر طنز «محکمه الهی» سروده خلیل جوادی منتشر شد. مجموعه سروده‌های طنز این شاعر که در اردیبهشت‌ماه اسمال زیر چاپ رفته، در حالی روی پیشخوان کتلبفروشی‌ها آمده که این مجموعه طنز ۱۱۲ صفحه‌ای با تیراژ پنج هزار نسخه ظر یک هفته رکورد فروش مجموعه‌های مشابه خود را شکسته‌است. بنا به گفته خلیل جوادی چاپ نخست «محکمه الهی» رو به اتمام است و هم‌اکنون ۲۰هزار نسخه دیگر سفارش دریافت شده، به این معنی که چاپ چهارم از هم پیش‌فروش شده‌است.

روزگار دوزخی من

کیارستمی، درمبخش و بقیه ماجرا

چهاردیواری با شش دیوار

علیرضا امیرحاجبی



■ امروز هم به دلیل زیادبودن مطالب مجبور شدم در چند قسمت و به طور خلاصه ستون را تنظیم کنم. یک هفته پر از تحولات ریز و درشت کمی انتخاب را برابم سخت کرد.

اول: امسال نخل زرین رقابت‌های «کن» به «میشائیل هانکه» رسید. خیلی دلخور شدیم که «کیارستمی» موفق به کسب دومین نخل خود نشد. قبل از رفتن او به کن تماش گرفتیم که هم تبریک بگم و هم حال و احوالی ببرسم. حسابی سرحال بود. گفتیم که امیدوارم با موفقیت یک نخل دیگه و هم به کلکسیونتون اضافه کنید. جواب داد: خود حضور پیدا کردن در این رقابت‌ها یک موفقیت به حساب میاد. نمیدونم این نسل قدیمی‌های هنر ایران چرا در هیچ زمان و مکانی کم نمی‌آورند؟ همینطور کار می‌کنند. یک نوع انرژی نهفته که در سنین ۷۰، ۸۰سالگی ناگهان بیرون میزنه. داشتیم به فعالیت‌های کیارستمی فکر می‌کردم که در همین چندسال چقدر کار کرده البته بدون نق‌زدن و ناله کردن. هیچ‌وقت هم تصمیم به مهاجرت نگرفت و ایران را رها نکرد. بدون اغراق‌های ظاهری وطن‌پرستانه برجای خود موند و کار کرد. از خوب یاد هستم، سال پیش بود که در نمایشگاه عکس‌هایش در گالری ده، جوانی جلو آمد و از کیارستمی پرسید: به نظر شما من در ایران ادامه تحصیل بدم یا در آمریکا؟ کیارستمی گفت: اگر در ایران که وطن خودت هست نتونی موفق بشی، مسلما انطرف هم موفق نخواهی شد. حرفش درست بود. با تمام محدودیت‌ها چیزی در زادبوم انسان هست که به او اعتماد به نفس میده. من کمتر هنرمندی را دیدم که با مهاجرت به فرنگ توانسته باشه موفقیت را بغل کنه.

دوم: این قسمت را به یک هنرمندی اختصاص دادم که در ایران شروع کرد بعد مهاجرت کرد و برگشت سرخانه اولش، در وطن؛ کامبیز درمبخش. این هم از اعجوبه‌های هنر ایرانی محسوب میشه. ششب تا صبح کار میکنه. بدون ناله و غرغر کردن. از تعداد نمایشگاه‌های داخلی‌اش از دستم من رفته. البته به شخصه این تعداد نمایشگاه را برای یک هنرمند لازم و ضروری نمی‌بینم. اما بالاخره درمبخش خودش میدونه که چه میکنه. سه‌سال پیش داشتیم به چند پروژه ویدیویی سروسامان می‌دادم که روزی به درمبخش پیشنهاد دادم یک ویدیو هم از مجموعه آثارش که قرار بود در گالری آریا نمایش داده بشه، بسازم. موافقت کرد. من و دوتا از دوستان صمیمی‌ام رقتیم کلی تصویرهای خوب از استودیوی درمبخش و خودش گرفتیم و ریختمیم روی میز تدوین. به نظر خودم و بسیاری از دوستان که ویدیو را دیدند، آن کار یکی از بهترین کارهای من ا ز آب در آمد. اما در نهایت به‌طور فاجیع و رقت‌آوری در یک ماینیور کوچه‌رومی‌زی در گالری «آریا» پخش شد که هیچکس بهش توجه نکرد. گویا در آن زمان هنوز ارزش‌های یک اثر حرفه‌ای ویدیویی برای مدیریت گالری مذکور و بسیاری دیگر روشن نشده بود. البته بعدها لامپ‌های این سبروارن کلی روشن و پرنور شد و به همین‌های جدید علاقمند شدند. خدا را شکر. ریه‌ها بکنشینه بود که فهدیمد سالروز تولد درمبخش عزیز است. پیش خودم گفتم: عرض یک تبریک جانانه به استاد لازم است. او در قلب همه هنردوستان جای دارد. آثار درمبخش غنی‌کننده کلکسیون‌ی است که سال‌ها به جمع‌آوری آن مشغول بودم. در هر دیدار یک طرح کوچک یا بزرگ از او گرفت‌ام یا با شیطنت از زیر دستش که مشغول طراحی بود کشش رفتم. او هم با نگاهی نجیب گفته: بده من حداقل امضاش کنم.

هر سال و بدون استثنا تقویمی زیبا و امضا شده را به من هدیه داده است. قلب بزرگی دارد این کامبیز درمبخش بدون خرده شیشه.

سوم: تلفن همراهم زنگ زد. «پرویز براتی» دوست دیرینه‌ام بود که گفت: کتابی درباره تاریخ نقاشی در ایران نوشته‌ام که چاپ شده یا یکی بهت بدم. خیلی خوشحال شدم. اما خبری که دیر به دستم رسید موفقیت براتی در کسب عنوان بهترین روزنامه‌نگار از طرف «جیناد سمسارزاده» بود. اهل نون قرض‌دادن نیستم اما واقعا جای خوشحالی و تبریک داره که بالاخره و پس از سال‌ها تلاش بی‌وقفه که از نزدیک شاهدش بودم، از وی قدردانی شد. لافال یک قدردانی رسمی و مکتوب. چون کلا هیچکس روزنامه‌نگاران را تشویق نمی‌کنه و این خود از انگیزه کار کردن کمی که نه تا حدود زیادی می‌کاهد. روزنامه‌نگاران هرروز با انواع مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند. دنیای رسانه محیطی اضطراب‌آور و تنش‌زا‌ست. محیطی که بر روان اهالی آن تأثیری عمیق می‌گذارد. حال اگر کسی ما اهالی رسانه را در کم نمی‌کند باید که خود قدر یکدیگر بدانیم.

مشق

کافه نظر

تب‌تند ایرانی‌ها

پوریا مسوری: فراخوان عمومی برای حفاظت از مرزهای ایران. فراخوان عمومی برای حراست از مصادره‌کردن بزرگان ادب و فرهنگ و علم ایران زمین. فراخوان عمومی برای مقابله با تحریف نام خلیج‌فارس. حتما شما هم بارها و بارها با از این دست فراخوان‌ها رویه‌رو شده‌اید. در «ینباکس» ای‌میلتان، در فضای مجازی، در جمع‌های خانوادگی و حتی به صورت فراگیر در عرصه عمومی جامعه از قبیل خیابان‌های شهر، متروها و...

ورای اینکه چقدر این فراخوان‌ها و این بسیج عمومی در جلوگیری از این تحریف‌ها کارساز بوده‌است، نکته مغفول مانده همیشه این‌است که اگر دفاع از ملیت و هویت ایرانی برای همه ما امری مسلم‌است و اگر برایمان مهم‌است که این سینا و فارابی و مولوی همه ایرانی بوده و تا اید سند افتخار ایرانی‌ها هستند، اگر خلیج‌فارس به گواه تاریخ از ابتدا تا ابد به نام ایران و مزین به پسوند «فارس» است پس چرا ما با تحریف‌هایی که عموما از طرف اعراب حاشیه‌جنوبی خلیج‌فارس مطرح می‌شود به صورت گذرا و مقطعی برخورد می‌کنیم. راه دور ترسیم؛ دیر زمانی نیست که سایت «گوگل» به هر دلیل غیرقابل قبولی، نام «خلیج‌فارس» را از نقشه‌های خود حذف کرده و تنها نام غیرمعتبر و مجعول «خلیج» را جایگزین آن کرده‌است. در همین زمان کوتاه موجی در کشور و در میان ایرانیان سراسر دنیا به راه افتاده و بیاتیه‌ها صادر شده مبنی بر محکومیت گوگل که بیا و ببین. همه روزنامه‌ها سایت‌ها و جهان پیرامون ما ایرانی‌ها را در آن بازه زمانی اگر نگاه کنیم ردپایی از موج اعتراضی به گوگل دیده می‌شد، اعتراض پشت اعتراض و موج پشت موج! غافل از اینکه خاصیت موج این‌است که بر می‌آید و فرو می‌نشیند. و امروزه روز چند صبحی‌است که موج اعتراض ما هم چون همیشه فرو نشسته بدون آنکه تأثیرگذار باشد و جلوی انحراف را بگیرد. در این مجال سوالی که پیش می‌آید این‌است که این رفتار ایرانی جماعت را در چه چارچوبی می‌توان سنجید! یا ما آدم‌های ساده‌انگاری هستیم؟ آیا ما مفاهیمی چون هویت ملی سراسری برخورد می‌کنیم و برایمان در حد یک هیجان زودگذر است؟ اگر عامیانه بخواهیم نگاه کنیم آیا آدم‌های «جوگیری» هستیم؟ نقش دولتهای در برابر این تحریف‌ها را چگونه می‌بینید، آیا دولته‌ها هم بر همان موجی که مردم به خشم آمده، سوار شده‌اند سوار می‌شوند و با همان موج فرو می‌نشینند و کاری با مذاکرات دیپلماتیک‌شان از پیش نمی‌برند؟ آیا کم‌کاری در کارشان نیست؟ نظر شما چیست و شما چه راه‌حلی پیشنهاد می‌کنید؟



فریدون مجلسی◀ تاریخ‌نگار و پژوهشگر

مدتی‌است در پیام‌هایی که با «ای‌میل» دریافت می‌کنم دو موج احساسی ناسیونالیستی می‌بینم که تکرار آن نشان می‌دهد بر اشخاص بافرهنگی نیز اثر گذار بوده و آنان را با حسن نیت به واکنش واداشته‌است. یکی حساسیتی‌است که ایرانیان درباره هویت‌ملی برخی از قهرمانان عرصه علم و ادب و فرهنگ از خود نشان می‌دهند، که البته قابل تقدیر است. مثلا وقتی عرب‌ها بوعلی سینا را به عنوان دانشمندی عرب معرفی می‌کنند البته نیاز به توضیح و واکتش دارد. شاید ندانشتن این‌گونه چهره‌ها در میان آنها موجب شود بخواهند وام‌گیری کنند! اما اگر در شمار آثار علمی و ادبی به زبان عربی از این‌گونه کسان نام می‌آورند حق دارند چون در طی چند نسل اغلب آثار ایرانیان و غیرعرب‌های مسلمان دیگر به زبان حاکم یعنی عربی نوشته می‌شد. همچنان که ما نیز می‌توانیم آثار اقبال لاهوری را در شمار ادبیات فارسی ببوریم، اما نمی‌توانیم او را ادیبی ایرانی بنامیم. این کار نوعی سرق‌ت هویتی‌است! اما در برخی جاها زیاد‌روی می‌کنیم. مثلا وقتی تاجیک‌ها همان ابن‌سینا یا ناصر خسرو قبادیانی یا بسیاری دیگر از شخصیت‌های خراسانی را از خودشان می‌دانند نباید خشمگین شویم. باید به یاد آوریم که آنان نیز ایرانی هستند! ایرانی بون به ایران محدود نمی‌شود. ضمنا ناصر خسرو نام قبادیان تاجیکستان را بر خود دارد! یا اگر افغان و تاجیک نیز مولانا را از خود می‌دانند باید بپذیریم که مولانا متولد آن سوی امور یعنی در تاجیکستان بوده، بار آمده در این سوی امور در بلخ افغانستان و پرورده در بخشی از ایران آن زمان در قونیه سلجوقی‌است که شاهان ترکش از هر ایرانی‌تری بودند! پس همه ملل ایرانی حق دارند به او مفتخر باشند خصوصا که تقریبا همه آثارش نیز به فارسی‌است. اما سهم ترک‌یکه که اکنون قونیه در قلب آن جای دارد چه می‌شود؟ باید به آن مفتخر باشد! در این موارد باید خوشحال بود که ایران چنان بزرگانی را به تاریخ علم و فرهنگ جهان تقدیم کرده‌است...

نمود دیگر حساسیت قابل درک ایرانیان درباره نام خلیج‌فارس است! متأسفانه غرب‌ها از بیرون شده‌اند که به پناه‌هایی با ایران دشمنی ورزند و اصرار آنان در سیاست جعل نام برای خلیج‌فارس صرفا نشان از تجاوز کاری و توسعه‌طلبی نامشروع و فریب‌ورده آنان دارد. اما واکنش بسیاری از ایرانیان در برابر نقشه گوگل که نامی برای خلیج‌فارس ننهاده‌است، واکنشی نامتناهی و بی‌ربط بوده‌است. برخی سایتی بازگردد و این نام را به‌رای گذاشته و نوعی لاتاری راه انداخته‌اند! که بیشتر به نظر می‌رسد نامی عربی باشد! چنین کاری از بن غلط بوده و هسنا! کسی تعلق نوانیم خودشان، مانند خلیج‌فارس، اصفهان، همسر و فرزند، قطعه‌ای از خاک میهن و نظایر آن را به‌آرای عمومی نمی‌گذارد، آن هم به‌آرای بازنده. عرب‌ها ۳۰۰ میلیون هستند ایرانی‌ها ۷۰ میلیون! خوب رای آن‌ها نباید بیشتر است! اگر فلک تعلق میان مناطق نفت‌خیز عربستان را به چین نیز به‌ای بگذارند البته چینی‌ها برنده می‌شوند که جمعیتشان نزدیک پنج برابر کل عرب‌هاست! ضمنا گوگل موسسه‌ای خصوصی‌است و به منافع اقتصادی‌اش فکر می‌کند! احترام امام‌زاده‌ها به متولی‌است! احترام کشور، با احترام گذاشتن متقابل به دیگران و جهان، با همکاری و تعامل و دوستی حاصل می‌شود. یعنی دولت باید در بالابردن شأن و احترام ملی بکوشد تا این مسایل خودبه‌خود رعایت شود!



محمد باقایی (ماکان)◀ استاد تاریخ

مساله «خلیج‌فارس» و مسایلی از این دست که در دهه‌های اخیر در فضای سیاسی و فرهنگی مطرح شده و موجب نگرانی‌هایی در مدیریت‌های کلان کشور و همچنین در میان مردم شده‌است را باید در زمینه‌هایی جست که حاصل سهیل‌انگاری و نادیده‌گرفتن ویژگی‌هایی که عناصر سازنده هویت ملی را تشکیل می‌دهند، است. از جمله این معضلات همین موضوع «خلیج‌فارس» است که از زمان سال‌های پس از انقلاب به صورت مساله‌ای مطرح در روابط میان ایران و سایر کشورهای حوزه خلیج‌فارس پدید آمد و نهایتا منجر به اظهارات غیررسمی از سوی برخی از چهره‌های نافذ درخصوص این آبراهه شد که همراه با تسلیع بیش از اندازه در تغییر نام «خلیج‌فارس» به «خلیج دوستی» و امثال این‌ها شد و زمینه مساعدی برای شیخ‌نشین‌های پیش آورد که از همان ایام در صدد هویت‌سازی برای خود بوده‌اند. نظیر این ماجرا درخصوص هجوم افغانه به کشور در زمان تسلط طالبان هم روی داد که در آن ایام «برادر» خوانده می‌شدند و اکنون پس از گذشت چنددهه دانسته شد که باید تدبیری تازه بر‌ای ضبط و ربط مهاجران خارجی وجود داشته باشد و از همین‌رو اکنون از ورود آن «برادران» به برخی از اماکن به طرز رسمی براساس تجربه‌های موجود جلوگیری می‌شود. شواهد دیگری نیز در این خصوص وجود دارد که ذکر همه آنها منثوی هفتاد من کاغذ می‌شود. از جمله در مورد سرق‌ت چهره‌های فرهنگی بزرگ ایرانی نظیر «مولانا» که حساسیت‌های کالی از مدیریت بیش از اندازه در تغییر نام «خلیج‌فارس» به «خلیج دوستی» «رومی» خوانده می‌شود بلکه رسانه ملی نیز غالبا او را به همین نام می‌خواند. بنابراین جای شگفتی نیست که وقتی در رسانه زبان فارسی، زبان رسمی دوزخیان دانسته می‌شود، حرکت‌هایی اینچنینی به وسیله معاندان فرهنگ ایرانی صورت گیرد که مساله «خلیج‌فارس» یکی از آنهاست که اکنون با پول بادآورده نفت به وسیله شیخ‌نشین‌ها که به کیسه بزرگ‌ترین رسانه‌های جهان مانند «نشنال جئوگرافی» و «گوگل» ریخته می‌شود و هم‌چنین با چاپ نقشه تحریف‌شده منطقه در نشریات بر تیراژ جهانی سعی در جای انداختن نام تحریف‌شده خلیج همیشه فارس دارند. اما آنچه از این سو در مقابله با آن تلاش‌ها صورت می‌گیرد حرکاتی است مورد از نوع لامگذاری یک خیابان به نام «خلیج‌فارس» که در نزدیکی کازان واقع شده و «مولانا» اکنون نه‌تنها در خارج از ایران نمی‌رسد و این خود گویای آن است که آن زمینه مذکور همچنان به قوت خود باقی‌است. بررسی روان‌شناسانه جامعه ما نشان می‌دهد که ایرانیان نیز مانند اکثر شرقیان بسیار عطفوت‌فراهند! از این رو در شرایط خاصی تحت‌تأثیر برخی از مسایل روز احساساتی‌انی از خود نشان می‌دهند که خیلی زود مانند فرا‌های که برمی‌خیزد فرو می‌نشینند. در فرهنگ عامه نیز این احوال در قالب اصطلاحاتی مانند «تب تند زود عرق می‌کند» بیان می‌شود که معادل آن را در فرهنگ غرب نمی‌بینیم. یکی از مثال‌های بارز چنین احوالی در پیش از سال ۵۷ شیفتگی جامعه به فیلم‌هایی نظیر «سنگام» و «گنج قارون». اینها نشان از عدم‌توجه و دقت کافی و عطفوت‌زدگی حاکم بر جامعه ما دارد.



امان‌الله قورایی‌مقدم◀ جامعه‌شناس

اصولا مردم ما در نظر فرهنگی، مقاومت، مداومت و پیگیری را در زمینه‌هایی کمتر دارند. این هم به شیوه‌های تربیتی اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی عموم مردم مربوط‌است و ریشه عمده‌اش هم در تاریخ سیاسی کشور ماست. چراکه اصولا دست‌اندرکاران امور سیاسی از گذشته کاری کرده‌اند که مردم کمتر پیگیر مسایل و حقوقشان باشند چون وجود این اخلاق در مردم می‌توانست سبب نتایجی باشد پس طبیعی‌است که موج‌ها به سرعت فروکش کند و اغلب این موج‌های زودگذر حاتی از تموجات گامبه‌گامی‌است که در رسوبات اجتماعی وجود دارد و این موج‌ها به نوعی مشقات تموجات لایه‌های زیرین جامعه‌اند. تنوری «سوبات و مشقات» بنا به گفته «ویلفردو پارائو» بر همین اساس است که جامعه را به تنگ بلوری تشبیه می‌کند که در این تنگ یکسری رسوبات نظیر ماسه و شن وجود دارد و بعد روی این رسوبات هم مقداری آب هست که حرکت هر یکسری در این مرادب موجی ایجاد می‌کند و بعد به سرعت در این موج‌ها آرام می‌گیرند. اما این نوع نگرش و گذرابودن مسایل درسی‌است که تاریخ و حکومت‌ها به مردم ما تحمیل کرده‌اند در طول تاریخ اغلب، مردم ما استبدادزده بوده‌اند و طبق تحقیقات «کورت کوبن» در دانشگاه آام آی تی، در حکومت‌های استبدادزده اصولا خشونت و ستیزه‌هایی میان گروهی ۰، ۱۰برابر بیشتر از حکومت‌های دموکراتیک‌است. بنابراین بعد از بموجود آمدن این موج‌ها اختلافات درون گروهی هم می‌تواند دلیلی باشد برای خاموش‌شدن امواج اجتماعی. اما رادحل چیست؟ هر قدر به مرور جوامع به سمت دموکراسی حرکت کنند این نوع «فراموشی» هم در فعالیت‌های اجتماعی به‌تدریج از بین می‌رود.



سلمان طاهری
salmantaheri@gmail.com



کافه پیشنهاد

«تن‌تن» یا «هرژه»؛ مساله این‌است

زبان‌های مختلف دنیا، نمونه‌های اولیه «تن‌تن» به شکل پاروقی در روزنامه، همین‌طور داستان شخصیت یا مکان‌های واقعی را که در داستان‌های «تن‌تن و میلو» وجود دارند، می‌شود دید.

در سال ۲۰۰۹ موزه «هرژه» در شهر «لسون لانوو» در نزدیکی بروکسل افتتاح شد که «فقط» به آثار «رُژر اسپر رمی» یا «هرژه» نوسنده، گرافیکست و کارتونست مشهور اختصاص دارد. این موزه ساختمان بسیار بزرگ و مدرنی‌است که طبقات درون آن با پل و تونل‌های شیشه‌ای به طرز جالبی به هم وصل شده‌اند. معماری و فضای داخلی آن تماشایی و بی‌نظیر است. «هرژه» تا زمان موفقیت ماجراه‌ای «تن‌تن و میلو» ثروتمند و مشهور نشده بود و به هیچ یک از کشور و شهرهایی که داستان «هرژه» را از موزه کمپک استرپ بلژیک «دین نمی‌کنید؟» و به این ترتیب دوباره مراب مانده در «بروکسل» که «ادامه سفر امیدوار کرد. تماشای موزه از همان لحظه خرید بلیت ورودی و با دیدن موشک نارنجی و بزرگ کتار پله‌ها، تا زمان خروج و وارد شدن به قسمت فروشگاه موزه، خرید و تماشای کتاب‌های کمیک، مجسمه و فیگورهای «تن‌تن» که دیگر کمیک‌ها، لحظه به لحظه لذت‌بخش‌است. در قسمت‌های مختلف موزه، نقاشی و طرح‌های اولیه، نحوه بهتر شدن طراحی‌ها، نمونه‌های چاپ شده کتاب به



نوشین پیروز

زیر باران شدیدی در ایستگاه قطار «بروکسل» (بلژیک) درست مثل فیلم‌های هندی، خاتم راهنمای توریست‌ها اول با گفتن: «محل کار و خانه «هرژه» (Herg é) برای بازدید عمومی آزاد نیست!» تمام امید مرا یکباره بر باد داد، به طوری که «تن‌تن در کنگو» از دستم افتاد؛ زن بروکسل، وحشت‌زده از پشت گیشه بیرون آمد و بدون توجه به حال زار من، کتاب را از زمین برداشت و بعد از اطمینان از سالم ماندن کتاب گفت: «هرژه از موزه کمپک استرپ بلژیک «دین نمی‌کنید؟» و به این ترتیب دوباره مراب مانده در «بروکسل» که «ادامه سفر امیدوار کرد.

تماشای موزه از همان لحظه خرید بلیت ورودی و با دیدن موشک نارنجی و بزرگ کتار پله‌ها، تا زمان خروج و وارد شدن به قسمت فروشگاه موزه، خرید و تماشای کتاب‌های کمیک، مجسمه و فیگورهای «تن‌تن» که دیگر کمیک‌ها، لحظه به لحظه لذت‌بخش‌است. در قسمت‌های مختلف موزه، نقاشی و طرح‌های اولیه، نحوه بهتر شدن طراحی‌ها، نمونه‌های چاپ شده کتاب به

بهاره رهنما



دل‌دل زدن‌ها و شب نخوابی‌هایم برای نمایش «این تابستان...» را دوست دارم! لبش‌های پرصدای قلم و وقتی یاد تکتک جمله‌های شنیم و نسیم و سجاد و حمید می‌افتم و سرریز شدن اشک‌هایم موقع تماشای تمرین، خدا را شکر می‌کنم که از همه خوشی‌ها و تلخی‌های روزگار برای دل‌نشین‌ی این تابستان استفاده کرد و ابدی‌شان ساختم و این جرات را «هزار قیانی» عزیزم در مقدمه «صد نامه عاشقانه» به من داد وقتی نوشت خاطرات عاشقانه یک شاعر وقتی بدل به شعر می‌شود، دیگر خصوصی نیست چون با خاطرات همه مردم پیوند می‌خورد. این روز‌ها که نزدیک به دو هفته از اجرای نمایشم می‌گذرد، خاوند را باز شکر می‌کنم که بیشترین خلاصه اینکه در واپسین ماه خرداد به استقبال تابستان رفت‌ایم و نمایش: «این تابستان فراموش کردم»، سالن انتظامی خانه هنرمندان ۶:۳۰ عصر به کارگردانی من و با بازی نسیم ادبی، شبنم فرشادجو و صدای هدیه تهرانی عجیب منتظر حضور شماست.

بوی جوی مولیان

نفس‌های بریده بریده روزهای خاکستری

آمنه شیرافکن

■ چشم‌هایش به سختی باز می‌شود. شبیه آن چهره پرشور سال‌های پیش نیست. حیات دانشکده علوم اجتماعی علامه طباطبائی. کلاس‌های گروه مطالعات زنان، ششور و هیجانی که در صدای زنی پنهان است. روسری روشن‌اش از زیر چادر سیاه بیرون است و توی سالن غذاخوری دانشکده با دیگر دانش‌جویان مشغول تحلیل و تفسیر برخی از مباحث است. کلاس درس حقوق زن در اسلام «کتر مهریزی» به پایان رسیده و حالا نبوه سوال‌ها پیش روی دانش‌جویان است. تردد «فریده ماشینی» در دانشکده کوچک و شلوغ علوم اجتماعی دانشگاه علامه کوتاه و تلگرافی‌است. با سرعت از پلکان دست راستی پله‌ها را بالا می‌رود و از همان راه میانبیر وارد کلاس می‌شود و با اتمام کلاس هم به‌سرعت راهی اتاق کارش در پژوهشکده آموزش و پرورش می‌شود. کمتر می‌توان او را در حیات و سالن غذاخوری دانشکده دید. فعالیت همزمان در بخش پژوهش دفتر امور زنان آموزش و پرورش و عضویت او در پژوهشکده تعلیم و تربیت و در عین حال تحصیل در مقطع کارشناسی‌ارشد مطالعات زنان دانشگاه علامه، سرش را حسلی شلوغ کرده، با این حال هر از چندگاهی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی دارد.

اما تصویر او روی این تخت سفید رنگ، شبیه آن شور و انرژی سال‌های گذشته نیست. گویی که جایی غمی انبوه بر جانش نشسته و دیگر دست از سرش برنداشته می‌گویند سرطان در سلول‌هایش رخنه کرده از نوع بدخیم‌اش و این کورتون‌های لعنتی... روبه‌روی در ورودی بیمارستان «آپه» پر است از انسان‌هایی که برای دیدار با او آمده‌اند. چندان توان تشخیص در او مانده و دخترش تاش دارد تا آن همه تشویش و اضطراب این لحظه‌های سخت به نگا کم سوی مادر منتقل نشود. آدم‌ها یکی یکی می‌آیند باید پائوش‌های آی رنگ روی کفش‌شان بگذارند و دست‌ها استرل شود. فریده ماشینی در بخش آی.سی.بوی بیمارستان بستری است و دستگاه‌های مختلفی به او متصل کرده‌اند. مینو ترمانی لنگرودی، نوشین احمدی خراسانی، فاطمه راکعی، الهه کولایی و زهرا شجاعی در میان جمع این سو آن سو می‌روند. تا همین گردهمایی طبیف‌های مختلف فعال در حوزه زنان، سندی باشد بر دیدگاه زنی که سال‌هاست در حوزه حقوق و مسایل زنان در ابعاد اسلامی و اجتماعی نقطه اتصال بسیاری از رویکردها و نگاه‌ها بوده از همگرایی زنان گرفته تا سخنرانی‌های مختلفی که درباره سهمیه‌بندی جنسیتی در دانشگاه‌ها داشته و تلاش‌اش برای ترسیم ایده‌های جامعه‌ای برابر در حوزه حقوق انسانی. حالا سرطان دست از او بر نمی‌دارد. نفس به سختی بالا و پایین می‌رود. چهره‌های سیاسی یکی یکی می‌آیند و می‌روند. رجب عبادی، همسر فریده ماشینی که پیش‌تر به عنوان رئیس سازمان ملی جوانان مشغول به کار بوده، حالا در این شلوغی دید و بازدیدهای ساعت ملاقات، بغض در گلو دارد و یکی یکی پذیرای میهمان‌ها می‌شود. انسان‌ها همگی می‌آیند و می‌روند. حالا پائمان نیکي از فریده ماشینی در تولید نگاهی معتدل در مسایل زنان برای این نسل به یادگار می‌ماند. نگاهی که می‌تواند فصل‌الخطایی برای فعالان حقوق زنان در ایران باشد. شاید به همین خاطر بود که برای پائان‌نامه کارشناسی‌ارشد مطالعات زنان در دانشگاه علامه، به سراغ بررسی حضور زنان در نهادهای مذهبی و روضه‌خوانی‌ها رفت و نسبت به تحلیل جامعه شناختی آن اقدام کرد و مقالاتی که تا به امروز به مجلات علمی به قلم فریده ماشینی منتشرشده با عنوان‌هایی چون زنان و نواندیشی دینی، زنان و سرمایه اجتماعی، زنان و تجربه مشارکت سیاسی، زنان و سیاست‌ورزی جامعه محور، ضرورت طرح زن و نواندیشی دینی و بررسی موقعیت زنان ایران از ۳۰سال پس از انقلاب تاکنون. ساعت ملاقات رو به اتمام است. و طبقه اول بیمارستان در بخش آی.سی.بو رفته‌رفته خلوت‌تر می‌شود. خانواده ماشینی بر بالین او حاضرند تا در این لحظه‌های دشوار زندگی همراه او شوند. روزهای غبار آلود تهران، روزهای خاکستری...

دکه

مجله «دانش روز» منتشر شد



■ در این شماره به مناسبت سالگرد رحلت امام خمینی (ره) خواننده پرورندای خواهید بود با عنوان «هافت‌های پرورنده پزشکی امام بعد از ۳۳ سال» گزارشی از یک غار تازه‌کشف‌شده در ایران که تاریخ زندگی انسان در ایران را به ۲۵۰هزار سال پیش عقب می‌برد! از دیگر مطالب خواندنی شماره دوم دانش روز است گفت‌وگویی منتشرشده با پرویز شهبازی، پدر علم آموزش ریاضی ایران و روایت بیماری و عمل پیوند کبد رضا داودنژاد از دیگر مطالب این شماره دانش روز است.